

## زندگینامه و آثار اشعار مولوی و معاصران سرشناس دوران زندگی او

سید ابراهیم ستوده

### فهرزانه‌ی جوانرود

سید عبدالرحیم مولوی یکی از شعرای بزرگ اورامی سرای کرد است که سال ۱۲۲۱ هجری قمری در روستای (سرشاته) ناحیه‌ی جوانرود چشم به دنیا گشود و سال ۱۳۰۰ هجری قمری در همان روستا دار فانی را وداع گفت. مرگ این شاعر بزرگ به طرزی عجیب اتفاق افتاد گویند سر راه روستای سرشاته به دیگر نقاط درختی گشن قرار داشت که یک شاخه‌ی آن به طوری راه را فرا گرفته بود که اگر سواری شب تاریک از آن معبر می‌گذشت شاخه‌ی درخت به سر و سینه‌اش برخورد می‌کرد، لذا بارها خود مولوی اهالی روستا را متوجه خطر شاخه‌ی این درخت کرده بود اما مردم خونسرد روستا، به قطع شاخه‌ی درخت نپرداخته بودند.

سید در سن ۷۹ سالگی هنگامیکه بینائی خود را از دست داده بود، سوار بر اسب حین عبور از زیر همان درخت سر و سینه‌اش به درخت برخورد می‌کند از اسب افتاده نخاعش قطع می‌شود و حیات را بدرود می‌گوید.

سید را تخلص معدوم یا معدومی است اما در وجه اشتهارش به مولوی اختلاف نظر است:

اکثر محققان کرد بر این باورند که چون در دوران مولوی کسی در علم و

عرفان همچون وی نبوده است علما و عرفای آن روزگار وی را همپایه‌ی مولانا جلال الدین محمد بلخی که (به مولوی مشهور است) دانسته‌اند و مولوی خوانده‌اند اما شادروان دکتر محمد صدیق مفتی زاده بر این باور بود که: چون مولوی در کردستان فارغ التحصیل می‌شود به قصد زیارت امام رضا و اکتساب دانش بیشتر نزد علمای خراسان بدان دیار سفر می‌کند، هنگام بازگشت از ناحیه‌ی سیستان و بلوچستان به کردستان برمی‌گردد.

در بلوچستان با علما و بزرگان آن دیار آشنا می‌شود، یکی از علمای بلوچستانی چندان فریفته‌ی کمال و سجایای اخلاقی سید می‌شود که دختر خود عنبر خاتون را به نکاح وی در می‌آورد و از وی دعوت می‌کند که در آن دیار ماندگار شود سید همراه عنبر خاتون بازگشت به وطن را ترجیح می‌دهد و چون ساکنان بلوچستان دانشمندان و عرفا را مولوی می‌خوانند عنبر خاتون هم سید را مولوی خطاب می‌کرد کم کم کلمه‌ی مولوی بر نام اصلی و تخلصش غلبه می‌یابد و سید عبدالرحیم معدومی به مولوی مشهور می‌شود، عده‌ای را عقیده چنان است که: عنبر خاتون همسر مولوی از تبعیدیان افغانستان به کردستان ایران بوده است.

چنانکه از منابع موثق شنیده‌ام سید لباس فاخر می‌پوشید و هنگام سواری از چکمه‌ی موصلی استفاده می‌کرد گاهی هنگام سواری برای دفع سرما و گرما قاپوت جافی را که از نمدی نازک و سبک وزن مرکب است بالاپوش قرار میداد.

صورتش مدور و کمی سیاه چُرده بود و چشمانی تنگ و نافذ و سیاه داشت بینی مدورش را چند علامت آبله فرا گرفته بود با قامتی متوسط مایل به بلند و چهره‌ای بشاش و متبسم از ترش رویی بیزار می‌کرد مهمان‌نوازی و بخشش سید مشهور عام بود.

نسب سید عبدالرحیم مولوی چنانکه استاد ملا عبدالکریم مدرس نقل کرده است و از دیگران سینه به سینه شنیده‌ایم به سید محمدزاهد پیرخضرانی و از سید محمدزاهد پیرخضرانی به حضرت سیدالشهدا حسین بن علی علیهما السلام می‌رسد.

پس از این معرفی کوتاه گفتار اینجانب بر سه اصل مبتنی است که اختصاراً به استحضار ادب دوستان می‌رسد:

۱: معاصران سرشناس دوران زندگی سید

۲: آثار سید

۳: مولوی و شعر اورامی

اینک سخنان خود را پیرامون چند تن از معاصران سید ادامه می‌دهیم:

یکی از معاصران سرشناس سید، ملا عبدالله متخلص به (داخی) است که با مولوی مشاعره داشته است و تحلیلی زیبا را به زبان اورامی بر اشعار مولوی به رشته‌ی نظم کشیده است که شعرشناسی و تسلط وی را در شعر اورامی نشان می‌دهد ما گزیده‌ای از اشعار ملا عبدالله داخی را برای نمونه می‌آوریم تا تحلیلی استادانه را به زبان اورامی به سخن شناسان ارائه کرده باشیم:

هوشیار بهر، واده‌ی مه‌ستی باو هس بؤ	دلّه باو هس بؤ دلّه باو هس بؤ
وهس فامت نه فیکر که رده‌ی عه بهس بؤ	ز مامت باو هس به دهس هه وهس بؤ
وهس حالت پهی زولف زوخال بهد حال بؤ	باو هس خه یالت خه یالّ خال بؤ
سه‌رمایه‌ی عومرت بدؤ، وه تالان	باو هس ته‌مای وه سلّ نازک نه و هالان
نازک خه یالان ده‌روون ده‌ریای عشق	بدیه‌ها مدردان هامفهردان مشق
نه‌ی وارگه‌ی پرشور جه‌ناگا، وه‌شتن	مه‌زه‌ی باده‌ی ناب حه‌قیقی چه‌شتن
مه‌خدودمی مه‌عدودم، مه‌وله‌وی‌ی حافان	زیاد جه‌گردین شای سینه‌ی سافان

ملا عبدالله داخی مولوی را جانشین بزرگانی چون ملا مصطفی بیسارانی و یوسف آسکه و وارث شاعرانی چون خانای قبادی و میرزا شفیع پاوه‌یی میداند و شاه صافی ضمیران میخواند و آنگاه در مقوله‌های مختلف ابیاتی برای نمونه‌ی فصاحت از وی نقل می‌کند که الحق هم اشعار مولوی و هم اشعار داخی در اوج لطافت و ظرافت شعر اورامی قرار دارد:

اول از مناجات مولوی نمونه‌یی می‌آورد و می‌گوید:

و ده کزه‌ی دهر وون سیدق دل ههر سات مه‌سفت وه قه‌له‌م سهر نووک خه‌یال: رپ‌حمه‌ت جه تاوان من فراوانته‌ر، هه‌نی، توّم هه‌نی ئه‌و کیّم بو هانا، ئی گه‌وه‌هر گه‌نج خاتر به‌ر ماوه‌رد: ههرچی بیم یه‌کسه‌روه چه‌م‌دا ریزا، تک تک چه‌نی ههرس تکیاوه‌دامان، وه‌ی چه‌ند به‌یت مه‌واست گه‌رده‌ن ئازادی: سه‌گک ئاسانه‌ت بی‌یدار کهرده‌ بو، نه‌سیم گهرد پات به‌رو پهی که‌سی، که‌ف پات وه‌ خار موژهم ئیشا بو، چوون واز مه‌کهرد قوفل سندوقخانه‌ی دل په‌یدا کهرده‌ی سه‌عی‌ی بیشوی غه‌واسان تا بو، وه‌ زینه‌ت جه‌رگه‌ی دلپاکان بانه‌ناو، وه‌ گل ئاسانه‌که‌ی تو، ئازیز! بو، جاری پابنیه‌ر پیشدا، وه‌ی دوو فهرد مه‌کهرد، په‌ی یاران ئیزهار	واده‌ی موناجات قاضی الحاجات ئی دانه‌ی نه‌فیس شه‌فعا‌ته‌ر جه‌لال «یا جه‌گونای من که‌ره‌م ئاوانته‌ر «ههر توئی وه‌تاک دانا و ته‌وانا نه‌فه‌سل فیراق وه‌ سه‌د زاری و دهرد به‌ورده‌ زامدا دل تا‌قه‌ت بی‌زا «تا‌قه‌ت بی‌حده‌ هوون جه‌سه‌ختی زامان نه‌وه‌خت هیجران خاتر ناشادی «نه‌ک شه‌وی ناله‌م جوّش ئاوه‌رده‌ بو «یا ناسته‌ بو سه‌یل دیده‌م نه‌فه‌سی «جه‌بینت زه‌حمه‌ت نیگام کیّشا بو واده‌ی ئاره‌زووی دیده‌ی جه‌بین گوّل ئی لولوی ناسفت په‌سه‌نده‌ی خاسان مه‌ووست ئه‌و سه‌حرا په‌ریّ حه‌کاکان «بالا‌خانه‌ی چه‌م، دیوانه‌که‌ی تو «تکه‌ش عاجیز کهرد خه‌یالت تیشدا ته‌عریف تفه‌نگ خالوی هیجران بار
---	--

«خاراو خانان تاق قوول لوول وهرده      چوون نیگای دلبر هزاره که رده»  
 «دوروستی و هلمهت، فهزا و خه یال تهور      نارو ناله و دوود، ره عدو بهرق و ههور»  
 این بود مختصری از تحلیلی که ملا عبدالله داخی بر اشعار مولوی نگاشته  
 است، شاعری گوید:

در شعر سه کس پیمبرانند      هر چند که لا نَبی بَعْدی  
 اوصاف و قصائد و غزل راست      فردوسی و انوری و سعدی

اگر با دیده‌ی انصاف خالی از تعصب نگاه کنیم می‌بینیم:  
 مهابت و عظمت شعر فردوسی و فصاحت و استحکام قصائد انوری و لطافت و  
 انسجام غزلهای سعدی در اشعار سید محسوس است.

یکی دیگر از معاصران سرشناس مولوی شیخ عبدالقادر مهاجر است که  
 بیشتر مؤرخان کرد او را شیخ مهاجر مینامند و شرحی عالمانه و مبسوط بر کتاب  
 تهذیب الکلام سعدالدین تفتازانی نگاشته است.

گویند: شیخ مهاجر و سید عبدالرحیم مولوی در یکی از مسائل کلامی با هم  
 اختلاف نظر شدید داشته‌اند، سید بر نظریه‌ی خویش در مقابل شیخ مهاجر  
 سخت پافشاری میکرده است، شیخ از پافشاری و اصرار سید در جهت خلاف،  
 نظریه‌ی خویش طَیْرَه شده سید را به عَلَتِ شاعر بودن تحقیر میکند و میگوید:  
 سید! تو برو:

«لهره‌ی لهرزانه و زپه‌ی زلف زهنجیر      سلسله و بانه‌سهر بن دهرزی و لاگیر»

بگو، ترا با علم کلام چکار؟ مولوی از گفته‌ی شیخ مهاجر دل آزرده شده  
 میگوید: یا شیخ! حق نبود دانشمندی مثل شما معلومات خود را به رخ دیگران  
 بکشد هرگاه به نظر جنابعالی خودنمایی و اظهار فضل مذموم نباشد، من هم از  
 این ساعت تصمیم گرفته‌ام، چنان کتبی را در دانش کلام بنگارم که امثال شما با

قاموس هم معنی آنها را درک نکنند، آنگاه از جلسه برخاسته راهی منزل میشود، و این دو بیت طنز را به شیخ می‌فرستد و شیخ را متهم میکند که شرح تهذیب‌الکلام را از سایر کتب دزدیده است:

بیگری و بیدزی و کلکی هه‌لپاچی      له دهس ساحیو مال هیشتا دهر ناچی  
با قُلتُ نه‌بی و قال بی و ته‌مام      ههر راسی چاکه خاتمه‌ی که لام

شعرشناسان کرد می‌دانند که در این دو بیت چند ایما و اشاره و کنایه تعبیه شده است.

بدیهی است این برخورد کوچک موجب میشود که مولوی دست به سرایش منظومه‌یی بزرگ در علم کلام به سه زبان: کردی - فارسی - عربی بزند که جزو مفاخر ادبی و فرهنگی هر سه زبان به حساب آید، اما وجدان بیدار مولوی پس از ابداع این شاهکارها در علم کلام بیدارتر گشته در یکی از مثنوی‌های دوران نابینایی خود با احترامی تمام از شیخ مهاجر یاد می‌کند و خود را یگانه مشتری و تاجر پارچه تألیفات وی به حساب می‌آورد:

«پارچه‌ی ته‌لیفات شیخ موهاجیر      که ساده‌ن نیه‌ن موشته‌ری و تاجیر»

دیگر معاصر سید عبدالرحیم مولوی فرهاد میرزا معتمدالدوله‌ی قاجار است، فرهاد میرزا که از شعرا و نویسندگان مبرز ایران در عصر قاجاریه بوده است، چون به حکومت کردستان میرسد دورادور فریفته‌ی فضل و کمال مولوی میشود و بارها مولوی را دعوت می‌کند که به سنندج نزد وی برود، مولوی که چندان علاقه‌ای به قرب دستگاه دولتمردان نداشته است از رفتن به دارالحکومه‌ی سنندج سر، باز می‌زند و دعوتش را اجابت نمی‌کند، فرهاد میرزا به منظور جلب توجه مولوی نامه‌ئی مسجع و مقفی و مغلق می‌نویسد شاید به وسیله‌ی اظهار فضل و دانش مولوی را مسحور کند و به سنندج بکشاند.

مولوی به فراست هدف فرهادمیرزا را در می‌یابد و چنان پاسخی می‌نویسد که فرهادمیرزا با رجوع به قاموس المعانی و سایر فرهنگها به درک مفاهیم آن نائل می‌شود، ناچار این دو بیت را بصورت طنز به مولوی می‌نویسد:

مولوی جانم از برای خدا در نوشتن تأملی فرما  
یا چنان نقش کن که خوانده شود یا خودت همره نوشته بیا

یکی دیگر از معاصران مولوی حضرت شیخ عبدالرحمن طالبانی متخلص به خالص است، مولوی و خالص دو شاعر و عالم و عارف بوده‌اند که علاقه آنان به همدیگر زائدالوصف است، مولوی طی ابیاتی سوزناک شیخ عبدالرحمن را رثا گفته است و شرح خاطرات این دو بزرگوار طولانی است، اینک تیمناً یکی از نامه‌های فارسی مولوی را که به شیخ عبدالرحمن نوشته است تقدیم می‌کنیم: عرضه آنکه خامه را وسعت واسطه‌گری آن آستانه نیست لکن: الغریق تیشبث بکل حشیش

از قالب اگر تفحص فرمائید گردی است که دامن استغنایت افشاندن یا غبارکی که از سمّ سمند رعنایت وامانده، اگر از قلب تفتیش نمائید آلودگی و ربطی که با او در میان است از آن است که عرش رحمان است، پس اگر به طریق قهقری التفاتی را به سوی آن کرده باشید که به چه هوایی بر باد رفت سزا، و اگر تجلی را از عرش خود برندارید به جا.

والسلام علی من اتبع الهدی

مولوی شافعی مذهب و دارای طریقه‌ی نقشبندیه بوده است و از مرشد خویش شیخ عثمان سراج الدین و چهار فرزندش: شیخ بهاء الدین - شیخ ضیاء الدین - شیخ شمس الدین و شیخ وفاء الدین متناوباً با اشعاری پرسوز و گداز یاد کرده است که ضیق وقت اجازه‌ی ارائه‌ی آنها را نمی‌دهد.

از دیگر معاصران مولوی محمود پاشا و محمد پاشای جاف را می‌توان نام برد که با هر دوی آنها نظماً و نثراً مکاتبه داشته است. چند تن دیگر از معاصران مولوی را که با آنها مراوده و مکاتبه داشته است فهرست وار به شرح آتی می‌آوریم:

۱- شیخ سازانی

۲- محرومی

۳- شیخ عزیز جانوره‌ئی

۴- حاج شیخ حسین هزارکانیانی

۵- ملا فتاح قلوزه‌ئی

۶- ملا رحیم بلبل

۷- احمد بیگ کوماسی

۸- علی اکبرخان شرف الملک اردلانی

۹- مراد میرزا حسام السلطنه

۱۰- ملا نظام الدین نودشه‌ئی

فاما آثار سید عبدالرحیم مولوی، آثار سید جز عقیده‌ی وی به سه زبان کردی - فارسی و عربی که به چاپ رسیده است در سراسر کردستان ایران و عراق پراکنده است و با نهایت تأسف باید اذعان کنیم که جز دانشمند محترم ملا عبدالکریم مدرس آن هم فقط در جمع‌آوری مقدرائی از اشعار کردی اورامی سید، کسی همت جمع‌آوری همه‌ی آثار آن سید را نداشته است، پس از ملا عبدالکریم مدرس اینجانب نیز اشعار اورامی سید را تا سر حد امکان به طور اصح و اکمل جمع‌آوری کرده‌ام که مؤسسه‌ی سروش چاپ آن را به عهده گرفته است اما دیگر آثار مولوی هنوز جمع‌آوری نشده است که امید گردآوری بقیه‌ی آثارش را داریم، اینک فهرست وار از آثارش نام می‌بریم:

- ۱- عقیده‌المرضیه به زبان کردی در بحر متقارب مثنی‌اثلیم
- ۲- الفضیله به زبان عربی در بحر رجز
- ۳- الفوایح به زبان پارسی در بحر هزج
- ۴- مکتوبات نثر به زبانهای پارسی و عربی در مقوله‌های مختلف که تدوین نشده است.
- ۵- اشعار عربی - فارسی - کردی که هنوز برای استاد ملا عبدالکریم مدرس و اینجانب جمع‌آوری آنها امکان نداشته است.

### مولوی و شعر اورامی

زبان اورامی یکی از نزدیکترین رشته‌های فهلویات به زبان اوستایی است و اگر با دقت واژه‌های آن را پی‌بگیریم سر از عصر زردشت در خواهد آورد، بسیاری از واژه‌های اورامی در سخن بزرگانی مثل حکیم توس، و حکیم نظامی گنجوی مورد استفاده قرار گرفته است، شمس قیس رازی در اثر گرانبهای خود المعجم فی معاییر اشعار العجم استطراداً ابیاتی اورامی آورده است، یکی از دوستان حاضر در مجلس روزی مرا گفت: استادمان در دانشکده به این بیت در کتاب المعجم برخورده است و معنایش برایش مفهوم نشده است، گفتم آن بیت را بخوان، خواند:

دیم من و دیم تو آژ شایه آژ درد      چونان گل دودیمه دیمی سرخ دیمی زرد  
گفتم این بیت به زبان اورامی است، (دیم) به معنی صورت و (ز) حرف اضافه به معنی (از) فارسی است یعنی: صورت من و صورت تو آن یکی به علت شادی و این یکی به علت درد و غم مثل گل دو رویه یک طرف برگش سرخ و طرف دیگر زرد است.

علاوه بر کتاب المعجم بسیاری از واژه‌های اورامی در کردستان و تهران دست نخورده باقی مانده است و این امر قدمت و اصالت زبان کردی مخصوصاً اورامی را می‌رساند، مانند: پلور - آب آسک - ونک - شمیران - الموت و صدها واژه‌ی دیگر، سید عبدالرحیم مولوی برای به نظم کشیدن مضامین والای عرفانی و اخلاقی و غرامی از زبان اورامی استفاده کرده است و تا آنجا که مطالعه‌ی اینجانب رسیده است تمام اشعار عرفانی و غرامی سید به زبان اورامی و در بحر متقارب مَثَمَن اثلَم است، آنان که این اشعار را بحر رجز می‌دانند به صفحه‌ی ۱۳۴ المعجم فی معائیر اشعار العجم رجوع فرمایند تا صدق نظریه‌ی اینجانب ثابت شود، برای اولین بار حمید کازرونی مَلَمَعی فارسی و عربی در این بحر سروده است که چند بیت آن را برای نمونه ارائه می‌کنیم:

مُذْبُتَّتْ عَنِّي يَاذَا الْجَفَاءِ      صَيَّرَتْ قَلْبِي بَيْتَ الْبَلَاءِ<sup>(۱)</sup>

دَرْدِ جَدَائِي كَشْتَسْتِ مَا رَا      كَسَ رَا مَبَادَا دَرْدِ جَدَائِي

۲: أَحْرَقَتْ قَلْبِي أَشَقَمْتُ رُوحِي      أَكْرِمُ سَرِيعاً أَرْسِلُ دَوَائِي<sup>(۲)</sup>

ای راحت جان بی بنده چونی؟      وی نور دیده آخر کجایی؟

حافظ شیرین سخن و مقلدان وی نیز از این بحر دلپذیر استفاده کرده‌اند، اما شیخ اجل سعدی شیرازی در این بحر شعر نسروده است.

اشعار سید عبدالرحیم مولوی مشحون از اندرز و حکمت و عرفان است که همراه تمام آرایه‌های بدیعی در نهایت دقت و استادی سروده است، جامعه‌شناس بزرگ ایران شیخ اجل سعدی شیرازی، اکثراً نصایح و اندرز را به صورت متکلم مَعَ الْغَيْرِ سروده است، تا خواننده را تحقیر نکند:

خرما نتوان خورد از این تخم که کشتیم      دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم

۱- از آن زمان که از من دور شدی، دل مرا، خانه‌ی بلا ساختی.

۲- دلم را سوختی و جانم را رنجور کردی، زودتر مرا گرامی بدار و داروی دردم را بفرست.

اما مولوی به منظور رعایت این اصل مهم روانشناسی و حفظ شخصیت خواننده حتی از سعدی یک قدم جلو افتاده است یعنی به صورت متکلم وحده فقط خود یا دل خود را نصیحت میکند و به خواننده‌ی اشعارش کاری ندارد:

«دله چند مه ستیت جهم بی نه سهر دا      چند کار ناروت وست وه پروی فهدا»  
 «نه که فتی ته ورا پهی حهق پهرهستی      تابیی وه هه مرای مهستی پای سوستی»  
 یکی از آرایه‌های بدیعی اغراق است که اگر از حد طبیعی تجاوز کند نقادان شعر و ادب آن را نامطبوع و خالی از ظرافت دانند، شمس قیس رازی این بیت انوری را به علت اغراق زیاد نمی‌پسندد:

چهل سال مشاطه‌ی کون کرده      رسوم ترا زیور آفرینش  
 شیخ اجل بر مبالغه‌ی ظهیر فاریابی خرده گرفته است که میگوید:  
 نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای      تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند  
 دیگر شاعر پارسی سرای اغراقی بیمزه‌تر در وصف کاخ ممدوحش دارد:  
 ز طاقش خشتی ار پرتاب بستی      پس از قرنی سر کیوان شکستی  
 شاعر کردی سرای نیز مبالغه‌ی نامطبوع خطاب به معشوق خود دارد:  
 ناترسی ناهیی بکیشم به دل      عهرز ناگر بگری و ناسمان بینه کول  
 اما مولوی اکثراً آرایه‌ی اغراق را با آرایه‌های دیگر توأم و به طرز استادانه ارائه میکند، چنانکه بيمزگی اغراق را از یاد خواننده میبرد، مثلاً می‌خواهد معشوقش را آفتاب بخواند، این آرایه‌ی اغراق را به صورت آرایه‌ی اضمار آورده گوید:

مدر اوه رواه را گوزهردا      نوور ته فشانی که رد، وه دهشت و دهردا  
 وات: نه ما بیهن؟ شای نه ونه مامان      واتم: بدلی خوهر وه قبیله ناسمان

در دیگر جا از سنگینی بار هجران معشوق مینالد و می‌خواهد بگوید که: اگر

بار دوری معشوق را بر پشت شتر بگذارند از شدت سنگینی، چندان لاغر و باریک میشود که از چشم سوزن خواهد گذشت، اگر مولوی عین این معنی را به صورت اغراق بسراید قطعاً کلامش نامطبوع و سرد و بیمزه خواهد شد، لذا آرایه‌ی اغراق را با آرایه‌های دیگر که اضمار و تلمیح است می‌آراید و چنان مقعول را با محسوس توأم میکند که هیچ کس سخن‌شناسی نمیتواند که مسحور و مفتون نشود:

ثبتدا مه‌عرووز په‌ی نه‌زه روه‌خه‌و      ئه‌ر و نپو سائی ده‌رد دووری‌ی ئه‌و

هه‌نی ئازیزم نه‌و نه‌مام نه‌وده‌شت      فه‌رقی نمه‌ بؤ په‌ی لوای به‌ه‌ه‌شت

اینکه می‌گوئیم: اشعار مولوی در اوج فصاحت و لطافت است خود نخواهیم آرایه‌ای اغراق را در سخن بیاوریم یا بدون مطالعه گرفتار ناسیونالیزم کور شویم، اشعار مولوی مستغنی از شعار است و مشت نمونه‌ی خروار است. با کمترین دقت پی می‌بریم به اینکه مولوی در این دو بیت ساده‌ی کردی به منظور پرهیز از اغراق نامطبوع، آرایه‌ی اغراق را با نهایت استادی با آرایه‌های تلمیح و اضمار به کار گرفته است، دو آرایه‌ی تلمیح مستفاد از آیه‌های ۱۷ سوره‌ی غاشیه و ۳۸ سوره‌ی اعراف است، در سوره‌ی غاشیه آمده است که أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ و در سوره‌ی اعراف آمده است که: إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأَنْفُتَحُوا لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ.

ابتدا معروض اشاره و تلمیح به آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی غاشیه و کنایه از اشتر است، مولوی می‌گوید: اشتر بدان تنومندی اگر در خواب دوری یار را ببیند دیگر روز رستاخیز در بین کافر و مسلمان برای داخل شدن بهشت فرقی نمی‌ماند یعنی اشتر بر اثر سنگینی بار هجران و درد دوری چندان لاغر و باریک میشود که از سوفار سوزن می‌گذرد و اگر از سوفار سوزن گذشت مطابق آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی اعراف

برای رفتن به بهشت میان کافر و مسلمان فرقی نمی ماند.  
سید هیچگاه عروس فکر بکر خود را بدون چادر به حجله نمی فرستد و ساده اندیش نیست که ساده حرف بزند هیچگاه سخنش بدون کنایه و استعاره و انواع و اقسام آرایه های بدیعی و خالی از تخیل نیست، لذا می توان شعرش را به آسانی از شعر دیگر شاعران تشخیص داد و اشعار الحاقی را به خوبی از دیوانش بیرون کشید من باب مثال این ابیات که در دیوانش به نام او ثبت شده است مشکوک است:

«خالو خالو تن کهم و اچه خالو      خالو لئوه بان خالانت مالو  
«من شهرتهن جه داخ خالو خالوی تو      برومه وه حال چوارده ساله ی نو»

سید هیچگاه راست و پوست کنده از لب معشوق طلب بوسه نمی کند این ابیات را نظم می توان خواند نه شعر و مولوی شاعر است نه ناظم، با چنان دقت و مهارتی از بوسه نام می برد و از معشوق تقاضای پای بوسی می کند که خیال ساده اندیش بدان راه نمی یابد.

«چوون خه یال وه ماچ پات وه شحال مه بی      جه کون نهو ئیقبال لهب خه یال مه بی»  
سید هیچگاه عفت زبان و بنان را فدای خشم و غضب و حطام دنیا نکرده است و در سراسر آثارش نه قدح دشمن و نه مدح ثروتمندان به چشم می خورد. مولوی شیخ عزیز جانوره ای را در اشعارش: (نازیز) و احمدیگ کوماسی را: (خالو) و شیخ سراج الدین را: (شیخ) یا: (پیر) خطاب می کند و این علامات را می توان جزو قرآینی قرار داد که مخاطب مولوی را در نامه های منظوم به وسیله آنها شناخت.

عده ئی از شعرشناسان بر این باورند که مولوی مبتکر دو بیت های پیوسته است و پیش از وی در هیچ زبانی به این سبک شعر گفته نشده است چنانکه گوید:

«فهریاد جه شۆره‌ی ئه‌رز چاره‌ی من هه‌ر سه‌وزه‌ی موراد من نادیاره‌ن»  
«داد جه هه‌وای شووم به‌ دستاره‌ی من هه‌ر نه‌و گولآله‌ من نه‌ پیواره‌ن»

سید در مقوله‌های مختلف شعر سروده است حتّی در چُرْمَک و معمَا و مادّه  
تاریخ اینک برای نمونه یکی از چُرْمَکهای او:

ته‌له‌ ئاوه‌ زیته‌ چیه‌ نه‌چیره‌ ده‌ر چوو سه‌گ بوو پیوه

در پایان عرایضم با دلی آکنده از احساسات از زحمات طاقت‌فرسای هیأت  
مدیره‌ی این کنگره‌ی عظیم و از سایر کارگزاران این اجتماع بزرگ و همچنین از  
اهالی سخی و مهمان‌نواز شهر تاریخی سقز تشکر و سپاس میکنم.

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ وَالْهَدٰی